

پیاده سازی جلسه چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

رنگ باختن برخی تفاسیر در تطور احوال

در تفسیر ، تطبیق احتمالی آری - تطبیق و صدور حکم قطعی نه

یک مفسر باید به تاریخ و مسائل علمی توجه داشته باشد، به این معنا که نه آنها را نادیده بگیرد و نه آنها را بر قرآن تحمیل کند. ولی متاسفانه هر دو اتفاق در تفسیر قرآن رخ داده است. برخی از تفاسیر به شدت متأثر از مسائل علمی و تجربی هستند و در نقطه مقابل برخی از تفاسیر با نادیده گرفتن مسائل علمی و تاریخی، عرصه حمله به قرآن را باز کرده‌اند. کار صحیح این است که باید نکاتی را در خصوص یک مسأله علمی در نظر بگیریم. اولاً ببینیم آیا این مسأله علمی، فرضیه است یا نظریه؟ آیا ثابت شده است یا نه؟ به عنوان مثال نباید یک فرضیه را نظریه فرض کنیم. از طرف دیگر ظاهر و صراحت قرآن را بررسی کنیم و بعد داوری کنیم.

از مسائلی که در همین پیوند مطرح است برخی تطبیقات و گاهی غیب‌گویی‌هایی است که ممکن است رخ دهد و اساس و بنیان محکمی هم نداشته باشد و با گذر ایام و تحولات تفاسیر نیز ارزش خود را بعضاً از دست می‌دهند. یک مفسر نباید متأثر از زمان، به یکسری از تطبیقات دست بزند. حتی اگر هم می‌خواهد آن تطبیق را بیان کند باید آن را در حد احتمال عرضه کند.

به عنوان مثال ذیل آیه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»¹

روایاتی از شیعه و سنی وجود دارد که رسول خدا می‌فرماید: این قوم جمعیتی از ایران و فارس هستند. سلمان آنجا بود و حضرت فرمودند: این (سلمان) و اهل بلاد او؛ یعنی این آیه ناظر به جناب سلمان و هم ولایتی‌های جناب سلمان است. این روایت در تفاسیر مختلف مانند تفسیر کشاف و دیگران وجود دارد.

فرض کنید در حد احتمال بگوییم مراد از این آیه انقلاب اسلامی ایران و نهضت ۵۷ است. بیان این نکته در حد احتمال خوب است و دلیلی هم بر رد این تطبیق نداریم. اما اگر تطبیق قطعی بدهیم و بگوییم مراد از آیه همین اتفاق است اگر بعد از گذشت زمان، آینده خلاف این مطلب را ثابت کرد و این تطبیق نقض شد، با این تفاسیر چه باید کرد؟

بر همین اساس برخی از مفسرین آیات قرآن را به طور قطع بر بعضی از اتفاقات تاریخی تطبیق دادند که بعدها خلاف آن ثابت شد و لطمه‌های زیادی به تشیع وارد شد و دشمنان، تشیع را به عدم حکمت و بصیرت متهم کردند.

گاهی دیده می‌شود بعضی از شخصیت‌ها در کتاب‌هایشان روایاتی را به حکومتی مانند حکومت صفویه که تازه سر کار آمده بود، تطبیق داده‌اند و افراد زیادی می‌خواستند بگویند: این حکومت، ظهور صغرای حضرت ولی عصر است.

در جریان دیگری قبل از روی کار آمدن صفویه برخی از بزرگان، جریاناتی را به عنوان مقدمه‌ی ظهور حضرت ولی عصر معرفی می‌کنند به طوری که ظهور ایشان را قطعی الوقوع می‌دانستند. در حالی که از تطبیق دوم هشت الی نه قرن و از تطبیق اول چهار الی پنج قرن گذشته است و هیچ اتفاقی نیفتاده است.

این تطبیق‌ها و غیب‌گویی‌های قاطعانه، که ما اسم آن را تخرص به غیب می‌گذاریم یکی از مشکلاتی است که در طول تاریخ بوده است و جالب اینجا است که گاهی اوقات حب‌ها و بغض‌ها هم مزید علت می‌شوند؛ یعنی چون مفسر از یک جریان یا یک

شخص خوشش می‌آید یا بالعکس، یک آیه یا حدیث را بر او تطبیق می‌دهد. در واقع با این کار از دین استفاده می‌کند تا رأی خود را اثبات کند و این کار خطرناکی است.

بنابراین نباید مسائل تاریخی، علمی، حتی آمارها و مسافت‌ها و نام شهرها و... بدون این دقت بیان شود. گاهی در تفاسیر نام شهری برده می‌شود که در تاریخ، نام و اثری از آن شهر نیست.

مفسر باید در تطبیقات خود کمال احتیاط را بکند و مبتلا به غیب‌گویی و تخرص به غیب نشود؛ چرا که فردا این نقض می‌شود و خدای نکرده این تصور پیدا می‌شود که حرف‌های دیگر مفسران و قرآن هم از همین قبیل است و مذهب تشیع از این غیب‌گویی‌ها و تطبیقات ضربه خورده است.

حتی اگر سند و دلیل محکم و معتبری داریم بهتر است همان را هم از باب احتمال مطرح کنیم تا اینکه بخواهیم اظهار نظر قطعی کنیم.

درک عقل و نقش و میزان آن در تفسیر قرآن

محور دیگر توجه به درک عقل است. یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که خدای بزرگ برای من و شما قرار داده است و بسیاری از موجودات از این نعمت محروم‌اند، نعمت عقل است. متأسفانه بعضی افراد، نعمت عقل را در حد نعمت دیگر اعضای بدن هم نمی‌دانند؛ گرچه همان‌ها هم نعمت است؛ ولی نعمت عقل و خرد نعمتی است که به وسیله آن صحبت می‌کنیم، زندگی می‌کنیم، اطلاعات مان را منتقل و دریافت می‌کنیم. هیچ موجود صاحب عقلی با نعمت عقل مخالفت نمی‌کند تا جایی که حجت معصوم فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقْلُ»² اول خلق عقل است؛ ولی در استفاده از عقل همان جریان افراط و تفریط مشاهده می‌شود. شخصی می‌گفت حاضرم دست و صورت خود را تمیز شستشو بدهم و با زبان مادری خود بیست دقیقه با خدای خودم راز و نیاز کنم. در این صورت بهتر با خدا ارتباط برقرار می‌کنم و تمرکز حواس بیشتری خواهم داشت، چرا شما می‌گویید حتما باید وضو گرفت و با زبان عربی، آن اعمال خاص را به جا آورد؟ امروزه در جهان غرب (به اصطلاح مسلمانان) همین بحث را مطرح می‌کنند که دلیل ندارد نماز را با این ارکان و شرایط خاص بخوانیم.

سوال: آیا ما می‌توانیم از نهاد عقل در این ساحت‌ها استفاده کنیم یا نمی‌توانیم؟ توانایی بشر در درک مناسبات احکام چقدر است؟ در این جریان بعضی می‌خواهند هر مسأله‌ای را به کمک عقل و خرد شخصی خودشان حل کنند. روایاتی که هم احياناً در مذمت عقل وارد شده است، به عملکرد همین گروه اشاره دارد....

جریانی که در مقابل جریان اول قرار دارد که گاهی محققین حوزوی هم به آن مبتلا می‌شوند این است که چون از استفاده ناصحیح از عقل آسیب دیده‌اند در مقابل استفاده از عقل موضع گرفته‌اند. به قول فلاسفه اجتماع، اگر آن استفاده ناصحیح از عقل را تز حساب کنیم، گروه دوم به آنتی‌تز افتاده‌اند؛ یعنی این جریان آن ضد را در خودش به وجود آورده است. این گروه هم موضع‌گیری‌های تندی گرفته‌اند و گاهی اوقات چون در مقابل چیزی موضع می‌گیریم ممکن است هر روایتی را بپذیریم یا برداشت‌های خاصی از آیات و روایات داشته باشیم.

گاهی مطالبی درباره‌ی غیر طاهر المولد گفته می‌شود که حرام‌زاده بوی بهشت را نخواهد چشید و روی سعادت را نمی‌بیند. در صورتی که پدر و مادر او این گناه را مرتکب شده‌اند و می‌توانند با یک توبه بهشتی شوند و در اعلیٰ علیین قرار بگیرند و این شخص غیر طاهر المولد که هیچ نقشی در تکون خود نداشته است و دیگران برایش تصمیم گرفته‌اند و او را به‌وجود آورده‌اند، آیا باید چنین عقوبتی داشته باشد؟ اگر بزرگی هم این مطلب را گفته باشد، ما باید گفته او را حمل بر خوش باوری کنیم و از آن فاصله بگیریم. این مصداق روایات امام صادق است که فرمودند: اگر چیزی از ما رسید و با کتاب خدا مخالف بود آن را به دیوار بزنید. حتی ممکن است آن روایت، سند هم داشته باشد که معمولاً این جور روایات سند ندارد اگر هم سند داشته باشد، ما نمی‌توانیم به آن استناد کنیم.

آقای سیستانی و شهید صدر می‌فرمایند: «روایاتی که می‌گوید موافقت یا مخالفت با کتاب، منظور از آن‌ها موافقت روحی با کتاب است.» گرچه تعبیر ایشان به صورتی است که ممکن است بعضی‌ها از آن سوء استفاده کنند که البته این افراد از آب حیات هم سوء استفاده می‌کنند. البته ما موافقت یا مخالفت را وسیع‌تر از آنچه گفته شد می‌دانیم.

بنابر این در این قسمت از بحث به این نتیجه می‌رسیم که در برخورد با دین به معنای عام، باید از نهاد عقل به صورت صحیح

استفاده شود که اگر این کار صورت نپذیرد بدون این که توجه داشته باشیم به معارف دین ضربه زده ایم. ممکن است به آیه‌ای یا روایاتی برخورد کنیم که با اطلاق و عمومش مخالف درک مسلم عقل باشد. البته خصوص آیه‌ای که این‌طور باشد، نداریم ولی گاهی در روایات چیزهایی از این قبیل وجود دارد. باید به همین شکل آن را ترمیم کنیم. در بخش چهارم فقه و عقل در قسمت آسیب‌شناسی استفاده از عقل این مطلب آمده است که اگر از عقل بجا استفاده نکنیم چه آسیب‌هایی خواهد داشت و اگر بجا استفاده کنیم چه آسیب‌هایی.

یکی از شروط تفسیر قرآن و استفاده از نصوص دینی توجه به سیاق است، توجه به سیاق، ربطی به عقل ندارد. عقل، سند ناملفوظ بود؛ ولی این سند ملفوظ است. در طول تاریخ کم نیستند کسانی که مدعی تفسیر هستند یا از قرآن استفاده کرده اند در حالی که به سیاق آیات قرآن توجه نکرده‌اند.

نکته اول در سیاق تطبیق، مصداق‌شناسی آن است که بسیار مهم می‌باشد و نکته دوم تعیین مُد و روش برخورد با سیاق است. مثال: ابن‌ابی‌الحدید که یک عالم سنی است نقل می‌کند: خلیفه دوم جایی می‌رفت در حالی که تشنه بود، تقاضای آب کرد. چون حاکم و خلیفه بود به سرعت برای او شیر خنک با عسل آوردند که خلیفه‌ی دوم بخورد. خلیفه آن را پس زد و گفت: من همان آب را می‌خواهم. نمی‌خواهم فردای قیامت، مخاطب خدا در این آیه باشم «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا»³. بعضی از بزرگان نیز چنین برداشتی از این آیه داشته‌اند.

آیه می‌فرماید: در قیامت عده‌ای را می‌آوریم و به آن‌ها می‌گوییم سهم و بهره‌تان را برده‌اید و دیگر چیزی از خدا نمی‌خواهید شما از آنچه باید استفاده ببرید، برده‌اید. خلیفه دوم گفت: من نمی‌خواهم مصداق این آیه باشم بلکه می‌خواهم مصداق فرازی باشم که مثلاً در قیامت می‌گویند استفاده نکرده‌ای و الان استفاده کن. آن جوان به خلیفه تذکر داد که این آیه مخاطبش نه من هستم و نه تو و نه هیچ کدام از مسلمان‌ها؛ چراکه آیه قبل در مورد کفار است. در روز قیامت به کفار مترف⁴، متمتع که از هر لذتی استفاده کرده‌اند و هیچ لذتی را به خاطر خدا ترک نکرده‌اند، این در واقع کنایه از آن است که شما کاری نکرده‌اید که ما بخواهیم در مقابل آن پاداشی بدهیم. در این زمینه زیاد پیش می‌آید که آیات قرآن را بدون توجه به سیاق آن تفسیر می‌کنند.

در سوره مبارکه توبه وقتی به کفار و کسانی که از جنگ تخلف کرده و با پیامبر به جنگ نرفتند خطاب می‌کند: «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا»⁵. یکی از اشکالاتی است که برخی از بزرگان هم به آن جواب داده‌اند این است که چرا اسلام دستور می‌دهد که زیاد گریه کنید و کم بخندید با این که از نظر پزشکی و روانی ثابت شده است که خندیدن برای سلامتی روح و جسم مفید است. در حالی که قرآن به متخلفین از دستور پیامبر و منافقین و کفار می‌گوید شما باید گریه کنید، نباید بخندید و از این کارتان خوشحال باشید بلکه باید گریان باشید. در این صورت ما نمی‌توانیم خارج از این سیاق از آیه استفاده کنیم.

مثال دیگر: معمول فقها از آیه معروف «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»⁶ قاعده‌ای به نام قاعده‌ی احسان برداشت کرده‌اند که از قواعد مسلم فقه شیعه است. مفاد قاعده هم این است که اگر کسی به قصد احسان، خدمتی که مستلزم خسارت است را برای کسی انجام داد، دیگر ضامن نیست.

مثل کسی که می‌خواهد یک نفر را از سوختن نجات بدهد، ناچار است که در خانه او را بشکند یا به اتومبیل او آسیب بزند تا بتواند او را از اتومبیل خارج کند و الا تلف می‌شود. این شخص در شرایط عادی ضامن آن خسارت است؛ اما الان می‌گویند ضامن نیست.

انسان وقتی وارد فضای آیه می‌شود؛ می‌بیند اصلاً از این آیه نمی‌توان چنین استفاده‌ای نمود. آیه می‌فرماید: ما دستور جهاد داده‌ایم و برخی نمی‌خواهند در جهاد شرکت کنند که این افراد مؤاخذه می‌شوند؛ ولی برخی نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند. قرآن می‌گوید اینها افرادی هستند که نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند، پولی هم ندارند که به جهاد کمک کنند، فرزندی هم ندارند که به جهاد بفرستند، این افراد نزد پیامبر می‌آیند و ناراحتی آنها به حدی است که از چشم‌هایشان اشک جاری است و به رسول خدا می‌گویند: دستمان خالی است، خودمان هم ناتوانیم و کسی را هم نداریم که به جهاد بفرستیم. قرآن در پاسخ این افراد می‌گوید: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»؛ سبیل مؤاخذه و ملامت و تندگی بر کسانی است که بهانه جویی می‌کنند وضع مالی آن‌ها خوب است ولی نه به جبهه می‌آیند، نه پول می‌دهند، نه کمک می‌کنند. بنابراین نمی‌توان گفت اگر کسی می‌خواهد دیگری را نجات دهد، اگر خسارتی بوجود آورد ضامن نیست؛ چرا که سیاق این آیه با این مطلب همراهی نمی‌کند.

شاید این اولین باری باشد که در مورد قاعده - احسان که مستفاد از این است - این نقد مطرح می‌شود بلکه در نقطه مقابل افراد

زیادی به این آیه برای قاعده احسان استدلال می‌کنند.

در تفسیر، برداشت و استفاده از قرآن و روایات باید سیاق را مطمح نظر قرار داد. اصل این مطلب روشن است.

سوال: پس این که می‌گویند مورد نزول، مخصص و مقید نیست، چیست؟

گفته می‌شود: «العبرة بعموم الوارد لا بخصوص المورد». نزول آیات ممکن است خاص باشد در این صورت مورد خاص است ولی باید به وارد یعنی خود آیه، نگاه بکنیم. ممکن است آیه در مورد خالد بن ولید گفته باشد «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»⁷ آیا می‌توان گفت: این آیه مخصوص خالد بن ولید است و اگر فاسق دیگری خبری آورد می‌توانیم از او قبول کنیم؟ درست است که آیه در مورد خالد بن ولید است ولی وارد، آیه‌ای است که عام است.

بیان گذشته در مورد سیاق ممکن است این سؤال را ایجاد کند که: قانون «العبرة بالعموم الوارد لا بخصوص المورد» - که می‌گوید شأن نزول، سبب نزول و مورد نزول مخصص آیه نیست بلکه آیه عام و مطلق است هرچند ممکن است جای خاصی و به دلیل خاصی آمده باشد - چگونه با سیاق قابل جمع است؟

گاهی وقت‌ها سیاق، آیه را محدود می‌کند و گاهی هم آن را توسعه می‌دهد یعنی مدلول آیه را وسعت می‌بخشد.

سوال این جا است که آنجایی که سیاق آیه را ضیق می‌کند چطور مدیریت بحث کنیم؟

در سال ۱۴۲۵ در ایام حج در مکه با عالم معروف مکه دکتر بن غامدی یک بحثی داشتیم. شنیدم که در مسجدی برعلیه شیعه صحبت می‌کند و بعضی ایرانی هم به آنجا می‌روند. به مناسبتی به مسجد او رفتیم و او راجع به «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ»⁸ می‌گفت علمای شیعه از این «غنمتم» استفاده می‌کنند و از مردم خمس هر درآمدی را می‌گیرند؛ در حالی که این غنمتم مربوط به جنگ است و شان نزول آن هم در رابطه با جنگ است و اصلاً ربطی به خمس ارباح مکاسب ندارد و فقط خمس غنایم را می‌گوید.

مسجد پر از جمعیت و شلوغ بود و من دیدم ایرانی‌ها نشسته‌اند و استفاده می‌کنند، صحبت او را قطع کردم و گفتم «غنمتم» ای «اکتسبتم» اگر لغت را هم که نگاه کنید «غنمتم» به معنای «اکتسبتم» آمده است. چه «اکتسب بالحرب والحمل» یا «اکتسب بالكسب و الشغل». بسیاری از لغات و تفاسیر هم همین مطلب را دارند.

جواب بن‌غامدی این بود که سیاق این آیه در مورد جنگ است. به او گفتم: مورد، مخصص نیست. ما منکر نیستیم که این آیه در مورد واقعه خاصی نازل شده است، ولی آیا اگر آیه‌ای در یک واقعه‌ی خاصی نازل شد فقط مربوط به همان جا است؟ آیه انفال مربوط به مورد خاص است؛ ولی آیا فقط مربوط به انفال خیبر است؟ خود اهل تسنن چه می‌گویند؟ البته آنها بحث‌های معرفتی ما را به این شکل ندارند.

ولی به هر حال یک مرز دقیقی دارد که ما از یک سو بگوییم استفاده از سیاق و از سوی دیگر مورد را مخصص ندانیم. که من در برخی از نوشته‌ها دارم که شأن نزول یا سیاق مفسر است؛ ولی مخصص نیست.

پس آنچه که در این هفته مطرح کردیم سه نکته بود:

۱. پرهیز از تطبیقات احتمالی و غیب گویی

۲. استفاده از خرد ناب و درک عقل در تفسیر

۳. ملاحظه سیاق و سامان دادن تفسیری براساس اهتمام به سیاق.

تا این جا یک سوال مطرح شد که از یک سو ما می‌گوییم سیاق می‌تواند مخصص یا معمم باشد از آن طرف می‌گوییم مورد، مخصص نیست.

1. سوره مائده: ۵۴.

2. بحار الأنوار ج ۱؛ ص ۹۷.

3. سوره أحقاف: ۲۰.

4. ثروتمند.

5. سوره توبه :آيه ۸۲.
6. سوره توبه:آيه ۹۱.
7. سوره حجرات:آيه ۶.
8. سوره انفال : ۴۱.